

مخواستید بگوئید ، همان شلیته خودمان که همه چیز ما را تقلید شلیته های قشنگ ما را از صد عاشق دلباخته

کردند و يك قدری کردند و يك وجب کردند و اسم آنرا شتند .

بیدانیم که بهترین که اساق یا نجسده سر مثل کیسه بیرون نیاید ، جلو یا از عقب نیفتد ، نند بر احتی با آن راه مکر غیر از شلیته هم تمام این خواص

زمن میدانید که ما در داریم که دستکش باب کنیم . مخصوصا مایل نیستیم حتی يك رفیقمان زیادتر باشد . از این حرفها پیش در میخواستند باشد در نك شلیته مخفی می

مختصر را راجع به واهران عزیز خودم شلیته های قدیمی را از گشان در آورنده ، برای روزنامه های آمریکا پلیسه مد شده است فانی بمناسبت انتشار حومه انیس الدوله خودمان متوجه شده اند دامنها میباشد .

گلندام : خانمهای مامینطور رند که خواهران یکنی مائر ملی ما را کش

مقالات وارده آزاد خصوصی و آکها با نقل مندرجات این نامه است .

اشترک

۳۰۰ ریال
۱۰۰ ریال

بابا شکر

بابا شکر استقل و بیسیح حزب و تهاجمیست

پنجشنبه ۵ شهریورماه ۱۳۲۶

تک شماره در همه جا ۴ ریال

دوره دوم - شماره ۱۲۵



درس دموکراسی - اکثریت وقتیکه از برای يك جمعیتی حاصل است، هم ریاست مجلس را میبرد و هم ریاست وزراء را (از کلمات قصار آقای فرامرزی در مجلس)
باباشمل - و هم از «ب» بسم الله تا «ت» تمت را .

گرفتمین رشوه باندازه خورد نوشش بادا

ورنه اندیشه این کار فراموشش بادا

پیر ما گفت که ما مجلس شورای داریم آفرین بر نظر پاک و خطایوشش بادا

لابد تودتون میگید: روشن شدن چراغ و اومدن رطیل ، بابا رفت رفت دور دنیا رو گشت و جاهای خوب خوب را دید و خدا تکره مثل دکترا دل و قلوبه سر بری عشقش جنید و اوز به دل نه ، از صد دل عاشق به گل پری جون فرنگی شد و پهلوش لم داد و همینکه دلشو زد و صدای کولون در کرسیخونه را شنید ، همه چیزو گذاشت و بدوید و اومد و هنوز مسجد ساخته نشده کوره بردش نشست . جان بابا ! به خورده حق دارید و به عالمه حق ندارید . تو این مملکت با بودن کرسیخانه روزنومه نویسی معنی نداره تا چه برسه به نبودن اون . تو مملکتی که نشه بکفش این آقا بالا سراها کفشک گفت و اسبشونو یا بو خطاب کرد و تاتوره بهوا پاشیده اند ، روزنومه نویسی بخیه به آبدوغ زدنه .

اما چرا نمی اومدم . راستشو بخوامین هر چن بای دلم تو گل فرو نرفته بود و نه من عاشق کسی شده بودم و نه خدا نکرده کسی اونقدره احمق بود که عاشق من بشه ، اما هر چه میخواستم راه بیفتم و قدم از قدم بردارم نمیشد که نمیشد . یعنی از دلم نمی اومد که بر گردم و جای دوستانو خالی ببینم . من با خدا بیمار حاجی و صاحب اختیار و اینا هم ریش و هم دندانم بودم ، حالا پس از رفتن اونها بر گشته ام ایرون که چه ؟ کی دیگه تو این مملکت حرف منو خواهد فهمید ؟ این جون جاهلها و تازه بدوران رسیده ها که نه حرف منومی فهمند و نه آبهون با اون تو به خوب میره . این عمده علت دیر کردنم بود و الا از این دولت مولتا و این هارت و پورتها بنده سهله که آجی مظفر هم نمیترسه . الحمداله این دفعه اول نیست که از این رقم دولت ها می بینیم . تا امروز ما با اینا یک بدو کرده ایم و آخر سر هم دیده اند که حریف ماها نیستند و بار و بندیلشونو بسته اند و ما بخیر و اون با سلامت ، راهشونو کشیده اند و رفته اند و ما مثل ریک ته خوب مونده ایم و این مملکت خرابه .

مقصود اینه که خیال نکنین که بابا از اینا ترسید و نیومد . نه جون همه تون ، بابا شتر نقره خونه است و از آن بیدها نیست که از این با دها بلرزد . ما و اسه حکومت قداره بندهم فاتحه نمیخونیم . زیرا که اینا خیلی ادعاشون میشه و اهل قمه و قداره اند ، عوض اینکه هر روز اونارو با اون اعلانیای قلمبه که نه عرب چیزی ازون میفهمه و نه عجم ، برخ ما بکشند ، بهتر بود که اون توپ و تشرشونو بر رخ اون هم قطارشون بکشند که چند ماه پیش گذاشت به کرد بچه با چهار صد تا تفنگچی از این سرحد بیاد تو و سالانه سالانه پس از به ماه سیر و گشت و تماشا ازون یکی سرحد بره بیرون ، بدون اینکه کسی ازش بیرسه خالو خرت بچند ؟ والله هزار تا ازین چیزا و خوراها از این حرفا هست که نگفتنش بهتره و مصلحت اینه که دهن مارو وانکنند و بنادر بسوزیم و بسازیم . و ما که فقط دلخوشیهون تو این مملکت با این جن تا سر بازامون بود از اونا هم مثل تموم این دستگاه دولتیون بدمون نیاد .

مخلص کلوم ، من از همدندو نام صحبت میکردم که به دفعه مطلب کشید با اینجاها یعنی میبایستی هم این حرفا گفته شود ، حالا میخان گوش بدن و یا میخان مثل سایر حرفای حق بنادازن پشت گوششون . حالا بیاییم سر مطلب ! اونروزا شنیدم که کرسیخونه رئیس تازه ای پیدا کرده ، هر چه خواستم یامو ندارم اونجا نشد . طاقت نیاوردم ، رفتم ببینم که این دیگه چه جنمه ؟ جای خدا بیمارز صنیع الدوله و فروغی و مؤتمن الملک که نشسته ، و

احمد تونست بزنه و واسه هر یکیش به عذری آورد . یعنی احمد خدا بیمارز شکارچی ای بود . که در عمرش ضررش بهیچ جنبنده و برنده و خزنده ای نرسید .

آخر سر تک غروب دیدیم به کفتر بدبختی که گویا خیال خود کشی داشته ، نشسته روی دیوار خرابه . احمد با خیال کرد که اجل کفتره رسیده ، باور چین باور چین اومد تا نزدیکای کفتره ، فنداق تفنگو تکیه داد به شونه اش ، یک ساعت چشم راستشو بست و چشم چپشو خمار کرد و چشم چپشو بست با چشم راستش نشانه روی کرد و بالاخره پس از به ساعت شک و تردید ماشه بی پیر تفنگو کشید و تیر در رفت و کفتره با خیال راحت پرید . به تیردیگه هم در هوا خالی کرد ولی اونم بکفتره نخورد . گفتم احمد بکفتره نخورد . گفت : حتم خورده حالا میفته . هر چه ما منتظر شدیم دیدیم کفتره نیفتاد که نیفتاد و رفت و رفت و رفت و از چشم ما ناپدید شد . گفتم احمد کفتره رفت . احمد قیافه حق بجانبی بخود گرفت و گفت : این کفتر رفت ولی بجون تو این کفتر دیگه کفتر نمیشه . حالام تو میگی ماشاءالله یخی از دست مردم و عدالت در رفت ولی دیگه ماشاءالله یخی نمیشه .

بجون تو همون فرداست که میبینی یارو صد بار بدتر از دیروز با این مردم میگفت . تو مملکتی که حساب و کتاب تو کار نباشه و رفیق بازی و حزب پرستی به حق پرستی بچره آخر عاقبتش همین خواهد بود که میبینی این گذشت . فردا همینکه قهقهه را کوله بارش را گذاشتند بیرون و کله صافش و بطاق کو بییدند رفتم یوزباشی را پیدا کردم و گفتم : یوزباشی مثل اینکه اینا از کار دیروزشون پشیمون شده اند و میخان مثل بچه آدم خوب و بد را از هم سوا کنن . گفتم بابا بازم که خیلی از مرحله برتی ! توبه گروک مرگه . اولن خیلی دیره ، دوماً جفت سیبلیت کچه والله صد بار از اون ماشاوالله یخی بهتر بود . او همه اش از اتوموبیل سوارها تلکه شده ، و ماشاءالله یخی از صنار سه شاهی بیخ پیره زنهار . او بقول خودش سی تا مدرسه ساخته ، این خانه ملتو خراب کرده و از کیسه این مردم بهر خارجی بیسرو پائی بخشیده است . جان من این کجا و اون کجا گفتم یوزباشی مثل اینکه راست میگویی اما بگو به بیتم پس چرا اینو قربونش کردند ؟ گفت مطلب خیلی ساده است ، پس از ماسوندن و قالب کردن ماشاوالله یخی که مردم خیلی یکر بودند میبایستی به قربانی بدهند و میمون هم که بلاگردون

بقیه در صفحه ۳

کرسی بیوفای حاجی مزخوم و آمیز مصندوق خودمون نصیب چه کسی شده است . چون شما همینکه جانیشین آمیز مصندوق را دیدم بی اختیار گفتم : باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ آعجب العجب ! چه این یخی هم داره آ آشی مزاج هم هست ، طفراش هم خلیبه ، مخلص کلوم بقدری نخاله است که آگه به پای شتر بزنی کلاه سار بون میبیره هوا . حتم کردم که اینطور که ماشاءالله عقب عقب میرویم آگه بخواست خدا به اتفاق نیفته و جلو این عقب رفتنو نگیره حتم به روزی ماشاءالله یخی روی همین صندلی خواهد نشست . خدا همچو روزی را نصیب ما نکند !

جای شما خالی محشری بود ، جار و جنجالی بود ، اون پیر مرد استخواندار یزدی کفرش بالا اومده بود ، میگفت که معتبر نامه این پسر را بنادارین در کوزه آبشو بخوره و مال بد بیخ خر صاحبش ، میگفت یارو را بفروستید بره پهلوی تنه سیاسی اش غاز بچرونه . اما این حرفا بگوش بیشتر کرسی نشینا نرفت که نرفت . آخر سر تپله بازی را راه انداختند و اونائی که میترسیدند و یا خجالت میکشیدند که جلو چشم مردم به یارو رای بدهند ، وقتو غنیمت شمردند و یواشکی اون تپله سفید شونو انداختند و توبره شامورتی .

بعد که تپله هارو شمردند یارو هفت هشت تاییشتر آورد و خرش از پزل گذشت و قافه قافه بریش همه مردم دار الخلافه خندید . یوزباشی که همراه من بود گفت : دیدی بابا ؟ دیدی که این کرسیخونه هم از آن کرسیخونه ها نیست که بتونه جلو اینارو بگیره . نمیگم آدم خوب توش نیست ولی کمند و فریادشون بجائی نمیره . گفتم یوزباشی هر چند یارو خرش از پزل گذشت ، اما تو که مرد دنیا دیده ای ، تو که سردو گرم دنیا چشیده ای ، تو که ریشو تو آ سیاب سفید نکرده ای ، تو بهتر میدونی که این کارها آخر عاقبت نداره و هر کس که با درد کشان در افتاد و رافتاد ، خدا عاقبت به روزی سخته دشمن این مردم بیچاره و بدبخت را بزمن مباره و بکمرش میزنه .

یوزباشی خندید و گفت : اینا حرفای بیخودیه ، اینا دلخوش کنکه ، آگه به نفرین کردن باشه که نه ام از تو بهتر نفرین می کنه . این حرفارو در آورده اند که بمظلوم ها خیلی بدنگردوه و مبادا به روزی غیرت پیدا کنن و پدر صاحب بچه را در آورن . بنادر یه قصه کوچکی بهت بگم . گفتم بگو ! گفت وقتی ما چون بودیم به روز با احمد ز نبور . گچی که خیلی ادعای شکار داشت رفتیم شکار از صبح تا غروب هر چه جلو مون اومد



آقای مشایخی -
باباشمل -
آقای مشایخی -

بارو کرد .

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

آقای مشایخی -

باباشمل -

و واسه هر یکیش به
مد خدا بیمار ز شکارچی ای
ترزش بهیچ جنبده و
نرسد.

غزوب دیدیم به کفر
خیال خود کشی داشته،
خوابه. احمد خیال
سیده، باور چین باور چین
کفره قنداق تفنگو تکیه

یک ساعت چشم راستشو
خمار کرد و چشم چپشو
نشان روی کرد و بالاخره
بک و تر دید ماشه بی پیر

در رفت و کفره با خیال
بردی که هم در هوا خالی
کفره نخورد. کفتم احمد
گفت: حتم خورده حالا

منتظر شدیم دیدیم کفره
رفت و رفت و رفت و باز
گفتم احمد کفره
حق بجانبی بخود گرفت

کفره رفت ولی بچون تو
کفره نمیشه. حالام تو
غی از دست مردم و عدالت
ماشاء الله یخی نمیشه.

برداست که میبینی یارو
دیروز با این مردم میگفت
حساب و کتاب تو کارناش
حزب پرستی به حق پرستی

همین خواهد بود که میبینی
فردا همینکه قهقهه
را گذاشتند بیرون و کله
بدند فرتم یوزباشی را پیدا

یوزباشی مثل اینکه اینا از
بشیمون شده اند و میخان
عوب و بد را از هم سوا
بازم که خیلی از مرحله

ک مرگه. اوان خیلی
ت سبب کچه والله صد
اواله یخی بهتر بود. او
موییل سوارها تلکه شده

از صنار سه شاهی یخ
بقول خودش سی تا مدرسه
ه ملتو خراب کرده و از
بهر خارچی بیسر و پائی

جان من این کجاو اون کجا
اشی مثل اینکه راست میگویی
بس چرا اینو قرونوش
مطلب خیلی ساده است،

ن و قالب کردن ماشاء الله
خیلی بگر بودنه میبایستی
بد و میبویم که بلاگردون
بقیه در صفحه ۳

بقیه در صفحه ۳

مسابقه

بابا شمل

القاب زیر از طرف قرین العلف بندگان
باباشمل در باره کرسی نشینان ذو الرای
والاعتبار صادر شده است.

هر کس القاب نامبرده را صحیحاً با
ذوی القاب تطبیق و به باطوق بابا پفرستد یک
قطعه نشان علمی درجه اول (در صورت
موافقت تصدیق، الله اعلم) بمشارایه
اعطا خواهد شد.

ماشاء الله یخی

کله بادی

ماموت، ماموت

جوجه تیغی زاده (تشی زاده)

سرایدار آخر

قرة العین اکبر

قرة العین اصغر

دالاندار جوادیه

احمد یاتاقان

ابو البهائم

ممدالی چاپچی

حکیم باجی

عبدالفضیل گرفتار

بزر اخفش

امیر حسین هر دم بیل خان

Tonophosphane Bayer

آمبول و قرص نو فوسفان

اورپوزینال بایر (مقوی عمومی بدن)

وارد شد. - بنگاه داروئی ملکی - ناصر

خسرو - سرای روشن - تلفن ۷۱۸۵

۳-۲



باب التانی

فی وصف المعاونین الوزراء العظام
دکتر چیمان (تجار تچی):

چون گرفتند زمن کرسی من در مجلس

رهبر آورد در این دیر خراب آدم!

حکیم چلوی (پستهچی):

من این مقام بدنیا و آخرت ندم

اگر چه در بیم افند خلق انجمنی!

دکتر محمد آقا بیچیه تنکابن (رعیت):

ز تخم و شخم و سن و کاو و خر دلم بگرفت

روم بکلشن فرهنگ مرغ آن چمنه!

حکیم نفوسی (جارچی):

آنکس که روز حشر وزیرش اسد بود

بر سینه اش ز راست روان دست رد بود!

رضایت جدیدی (شاگرد حکمه):

منصور وار کر بکنندم وزیر داد

بالله اگر قبول کنم، پایدار نیست!

کدخد احسین (مالیاتچی):

از من اینجاهه اش مهر زنی خواسته اند

مهر و امضائی اگر نه نکنم، کوچکنه!

عباس نفوسی (حکیم):

چو بیمار ارمرک خواهد خدای

بسعی من آید بدبگر سرای!

سرتیب مقتدر (دعواچی):

بالله من و جم نه ایم ز اهل ساطور

بر عکس نهند نام زنگی کافور!

آه میخانه (بیراه):

گر در میکده بستند بروی من و تو

بیمه و چوب بری، شر کتری مارا پس!



در جاده شمیران

خانه های ارزان قیمت . از اختراعات ادیسن وطنی مهدی امش یخی



مجسمه دن کیشوت عهد آتم (محمود جیم) و سانخو پانسا (میر پنج مقنطر)

که بناست در میدان توپخانه نصب شود.

نامه هفتگی بابا شمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود

مقالات وارده مسترد نمیشود. اداره دودرج و حک و اصلاح مقالات وارده آزاد است. بهای لوايح خصوصي و آکهيها با دفتر اداره است. نقل مندرجات این نامه بدون اجازه ممنوع است.

بهای اشتراك يكساله : ۴۰۰ ريال ششماه ۱۰۰ ريال

من ملك بودم و مجلسم كرد چنين